هو العلیم

نکاتی دربارۀ مبانی اصولی و فقهی

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ برائت ـ جلسۀ

دویست‌وپنجاه‌وچهارم

استاد

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم

لزوم مراجعه به منابع اصلی برای دریافت انظار علما

...انسان نسبت به این تقریرات باید خودش به آن مدرک مراجعه کند، خود مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ می‌فرمودند: در آن زمان که ما پیش آقای خوئی درس می‌خواندیم، موارد عدیده‌ای پیش آمد که مثلاً ایشان مسئله‌ای را از مرحوم نائینی نقل می‌کردند و وقتی ما به آن مدرک مراجعه می‌کردیم می‌دیدیم غیر از این است. انسان باید خودش مراجعه کند، واقعاً این یک مطلب مهمی است.

در همین مسائلی که الآن ما در آن هستیم، وقتی که آدم مطالب شخصی را مطالعه می‌کند، احساس می‌کند که درکش نسبت به این قضیه با افراد دیگر تفاوت دارد؛ مثلاً برداشت آقای خوئی از مطالب

نائینی با آن چیزی که ما برداشت می‌کردیم تفاوت داشت، آن برداشتی که ما داشتیم با آن مطالب نائینی قابل توجیه بود ولی با برداشت [آقای خوئی] قابل توجیه نیست. این خیلی فرق می‌کند یک‌دفعه یک مبنا عوض می‌شود. حالا ممکن است شخصی در کلامش ابهامی باشد، اجمالی باشد، نتوانسته خب شرح کند، آن‌وقت انسان یک طور دیگر برداشت بکند که اصلاً به‌طورکلی با مطلب فاصله دارد آن‌وقت بر عهدهٔ او بگذارد که نظر شما این است. لذا انسان باید خودش همیشه به مطالب مراجع کند.

تلمیذ: [تقریرات ایشان را دارید؟]

استاد: اجمال برائت را داشتم یعنی این مطالبی که الآن تقریر می‌کنم به این تفصیل نه ولی به اجمال نتایج و مآل و کیفیت اُمّهاتش را دارم؛ هم در بحث استصحاب و هم در ظهورات خیلی به‌نحو اجمال دارم؛ مثلاً یک بحثی که الآن ممکن است دو هفته طول بکشد، من این بحث را در عرض پنج خط دارم البته پنج خط هم نه شاید سه یا چهار خط. مثلاً یک جملهٔ خیلی مختصر اشاره به دو یا سه جلسه است

یعنی ماحصل این مسائل گذشته است؛ البته روی آنها باز تجدیدنظر شده است.

خیلی از مطالبی که مطرح می‌شود از نظر اُمّهاتش و از نظر مبنا ـ نه بناء ـ من در هر فرصتی که برایم پیش می‌آمد هر وقت که مشهد می‌رفتم در جلسات مختلفه با مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ در میان می‌گذاشتم. هم در مبانی اصولی و هم در همین مبانی فلسفی عرفانی آنها را یادداشت می‌کردم که الآن آن یادداشت‌ها همین‌طور به‌نحو مُسْوَدّه هست ولی بعضی‌هایش را مُبْیَضّه کردم و در همان زمانی که پیش مرحوم آقای حائری بودیم و همین‌طور سایر اساتیدمان من خلاصه همهٔ آنها را یادداشت دارم. یعنی البته یک یادداشت مفصلّ و یک خلاصه که در آن خلاصه، آن مبانی که به‌دست می‌آوردم را یادداشت می‌کردم و الآن می‌بینم که نسبت به آن موقع یک تغییراتی در بعضی بناء پیش آمده ولی در آن روح و کلیّ قضیه که مبنا باشد نه، همان کیفیت بود. علیٰ‌أیّ‌حال الآن چیزی نمی‌نویسم یعنی الآن فرصتی برای [نوشتن] ندارم مگر اینکه در حین مطالعه آن نکاتی که می‌آید یادداشت می‌کنم که فردا

که می‌خواهم بیایم یک مرور کنم و نسبت به آنها حاضر الذهن باشم و بعد هم آنها را پاره می‌کنم و می‌ریزم، نگهش نمی‌دارم.

دوری مبانی اصولی از عرفیات و فطریات

تلمیذ: آقای مطهری می‌گوید که اصول خیلی باز شده و جای تغییر و اضافه شدن دارد، در این مقاله‌ای که می‌فرمایید یکی از مطالب نیاز به طرح اصولی و مدوّن...

استاد: حالا طرحش خوب است. طرح این مسائل خوب است ولو به‌عنوان یک جرقه‌ای که به‌عنوان نفس طرح و مطرح شدنش زده بشود. به‌طورکلی احساس می‌شود که مبانی اصولی ما یک مبانی تعبّدی و متحجّر شده‌اند و از روح حیات و نشاط یک‌قدری دور شده‌اند و به‌طورکلی کأنّ ما با عرفیات خودمان و با فطریات و تجربیات و مشاهدات فاصله گرفته‌ایم و دور شده‌ایم. تمام اینها همه به‌خاطر همان غلبهٔ تحجّر و تعبّد و عدم شناخت صحیح دین است که به یک بیان عام ما از آن تعبیر به شمّ الحدیث و شمّ الفقاهه می‌کنیم. مثلاً در همین

بحث استصحاب که خیلی محل نظر است وقتی که الآن ما نگاه بکنیم می‌بینیم که واقعاً بیان و طرحش و اینکه شارع نسبت به این استصحاب چه نظری دارد، آیا شارع خودش شرایطی را وضع کرده یا در اینجا تابع نظر عرف است، مؤسّس است یا مقرّر است و در چه حدودی این استصحاب را مثلاً می‌تواند جاری بکند ....

حالا در بحث‌های استصحاب بعداً ـ اگر خدا توفیق بدهد ـ به‌طورکلی خواهید دید که اصل مثبت با آنچه که اینها می‌گویند، اصلاً خیلی تفاوت دارد و آن‌وقت اینها به هر قضیه‌ای که می‌رسند می‌گویند: اصل مثبت، گاهی اوقات انسان احساس می‌کند در بعضی جاها این‌قدر آش شور می‌شود که خود طبّاخ هم صدایش درمی‌آید؛ یعنی خودش در یک جایگاه اصل مثبت می‌داند ولی در جای دیگر می‌گوید که این را نمی‌شود اصل مثبت شمرد. اگر مبنا قانون است، در اینجا هم همین است دیگر اصل مثبت که فرق نمی‌کند این به‌خاطر این است که از اول در طرح مسئله اشکال بوده است.

ما در مسئلهٔ اصل مثبت جمع بین قاعدهٔ عقلی و

تلازم عقلی و وجدانیات را می‌کنیم و جمع بین این دو نود و پنج درصد اصل مثبت‌ها را ازبین می‌برد. فقط یک چند درصد خیلی کمی را باقی می‌گذارد. همهٔ روایات و اخبار را در اینجا استنباط می‌کنیم مثلاً روایاتی که در این زمینه هست از این‌طرف و آن‌طرف جمع‌آوری کردم؛ آنچه که می‌شد مفید باشد اعمّ از تجربیات تاریخی، قصص تاریخی، اینها همه از مواردی است که انسان می‌تواند روی آن موارد حساب باز کند و برای خودش مبنا درست کند.

علت دوری از فقه حقیقی: کنار گذاشتن روایات اخلاقی، تاریخی و اجتماعی

یکی از مسائلی که واقعاً موجب شده ما از آن فقه حقیقی دور بشویم فقط تعبّد به روایات الأحکام است و به‌هیچ‌وجه نظر نسبت به روایات اخلاقی و اجتماعی و تاریخی اصلاً معطوف نمی‌شود؛ درحالی‌که از تتبّع در همان روایات تاریخی و اجتماعی و اخلاقی، این روایات الأحکام شکل می‌گیرد؛ یعنی ما با توجه به آنها روایات الأحکام را می‌توانیم معنا و تفسیر کنیم. از اول تا آخر معلومات یک مرجع صاحب رساله را شما نگاه کنید از وسایل

الشیعه تجاوز نمی‌کند آن‌هم نه تازه باب جهاد نفس و مسائل اخلاق و امثال‌ذلک بلکه همین روایات مربوط به [احکام تعبّدیه] هست. اینکه نمی‌شود، این درست نیست.

منظور از فقه و استنباط احکام عبارت از آن تنزیل تفکر امام علیه‌السّلام در بیان شرع است، انسان آن تفکر امام را بیاورد. فرض کند امام نشسته و الآن دارد با او صحبت می‌کند، از امام سؤال کردند و الآن امام دارد جواب می‌دهد، چه جوابی می‌دهد؟! این عبارت از استنباط است درحالی‌که در بین آقایان اصلا این حرف‌ها مطرح نیست اصلا این مسائل مطرح نیست. هیچ تابه‌حال آیا به نظر شما آمده که در خود احکام نمی‌شود در همه‌جا به خبر واحد تمسّک کرد؟ در خود احکام باید با کلیات دیگر و مطالب دیگر، قضایا سنجیده بشود.

همین مسئلهٔ اختلاف مراتب حکم ـ اگر حکم مهم باشد، اگر حکم مهم نباشد ـ اینها تمام کیفیت ارتباطات و کیفیت محاوره شارع را با مردم بیان می‌کند ـ یعنی خود کیفیت ـ که در کجا شارع نظر مهم دارد، در کجا ندارد، در چه مسائلی نظر شارع بر

ترخیص است. فرض کنید شما نسبت به روایات حج بخواهید نگاه کنید، بنای شارع در اغلب مسائل حج بر رخصت است، بر تسهیل امر است، چرا؟ چون همین که شارع بیاید یک مسئله را مهم دست بگذارد حجّ همه خراب می‌شود چون همه در شک و در وسوسه می‌روند که آی زنم حرام شد و... حالا از همه هم فقط زن را چسبیده‌اند! خب حرام شد که شد، چه ایراد دارد؟! حالا یک مدت هم [بدون زن باش]! آن‌وقت در این زمینه ما می‌بینیم بنای شارع اصلاً بر ترخیص است. این از چه روح شرع حکایت می‌کند؟ این حکایت از این می‌کند که شارع می‌گوید: همین‌قدر یک کاری بکن برو، بقیه‌اش را ما درست می‌کنیم. تو بلند شو حج را بیا، حالا آنجا یک پا زدی یک سوسک و حشره را کشتی و فلان کردی، آخرش می‌گویند: یک چارک خرما به فقیر کفاره بده، هر کاری که کردی تمام شد. البته بعضی جاها که تعمّد و اینها باشد، مسائلش فرق می‌کند.

انتقاد از سخت‌گیری روحانیون کاروانها در مناسک حج

آن‌وقت ما الآن می‌بینیم که با بیان این مسائل و

اینها، چه‌قدر زحمت مردم دارد زیاد می‌شود و چه‌قدر دارد گرفتاری اضافه می‌شود و چقدر مردم در تشویش، اضطراب، دلهره، خوف و اینها قرار می‌گیرند. اینها همه‌اش برای چیست؟ اینها همه‌اش برای این است که آنچه را که شارع گفته است الآن به آن عمل نمی‌شود. الآن یک فقه دیگری دارد مطرح می‌شود یک کار دیگری دارد انجام می‌شود.

دو سه سال قبل از فوت مرحوم آقا مکه رفتیم یک بنده خدایی، یک روحانی آورده بود ـ آن مسئول کاروان از دوستان هم بود ـ دیگر صدایش درآمده بود! حالا یکی روحانی دیگر بود که از شاگردان آقای بهجت بود و خیلی از چیزهای حج آشنا بود، او به‌عکس مسائل را راحت می‌کرد. گفتیم: خدا خیرش بدهد. حالا خوب بود که اصل او بود و این معین بود، اگر به‌عکس می‌شد چه می‌شد؟! هر چه او می‌گفت: اشکال دارد، این می‌گفت: به گردن من! رها کن! من هم به او گفتم: آره بابا، چرا این‌قدر مردم را معطل می‌کنی؟! آمده بود پیش من می‌گفت: این‌طور، گفتم: اعتناء نکن همهٔ اینها درست است. بیخود چرا اشکال می‌کنی؟! گیر دادن ندارد.

یک‌دفعه ما سه چهار سال پیش با اهل بیتمان مکه مشرف شده بودیم در آن کاروان لبنانی‌ها بودیم ظاهراً حَمَلَةُ السّلام بود. اینها می‌رفتند حج انجام می‌دادند و می‌آمدند مسئول این کاروان رسالهٔ عملیهٔ آقای فضل الله و آقای سیستانی و دو سه نفر دیگر را آورده بود مدام می‌رفت ورق می‌زد و مسئله نگاه می‌کرد که درست است و اینها. این آقا یحیی یواش به آنها می‌گفت: بیایید از این سیّد بپرسید، آنها از ما می‌پرسیدند و ما می‌گفتیم: درست است، اشکال ندارد، دیگر اصلاً او را رها کردند. بعد آخر آمدند از من تقلید کردند. گفتند: ما دیگر تقلید می‌کنیم و رفتند ایتالیا، آمریکا، اروپا و... فقط گفتند: ما دیگر به تو برگشتیم، به تو رجوع کردیم! هیچ چیز هم نمی‌دانستند، رفتند. گفتم: حالا یک وقتی اگر چیزی بود از آقا یحیی سؤال کنید. اصلاً هم خبر نداریم. خلاصه اینها را ما راحت کردیم و اصلاً راحت شدند! مدام می‌گفتند که یک آقا سید در فلان‌جا این را گفته است، گفتم: برای خودش گفته است، بگوید! حج شما درست است! اگر کمی مضطرب

بودند می‌گفتم: روز قیامت بیا علیٰ ذمّتی، اعمالشان درست بود ولی بیخود و بی‌جهت و بدون هیچ توجیهی اینها را این‌طور مضطرب می‌کردند. اینها همه خلاف است.

ما امسال که مشرف شده بودیم، سه چهار تا از رفقا بودیم این آخوندهای کاروان ما دوتا بودند، به نماز اینها گیر دادند که زنتان به شما حرام است، نمی‌دانم باید «عین» از کجا دربیاید، «حاء» از کجایتان صدایش دربیاید و از همین مسائل! خلاصه خیلی اینها هم ناراحت بودند بعد یک‌دفعه متوجه شدیم که دفتر درست کرده‌اند و نفری صد ریال سعودی از اینها می‌گیرند که ـ حدود بیست هزار تومان می‌شود ـ بروند برایشان دو رکعت نماز طواف بخوانند که زنشان حرام نشود! یکی آمد و گفت: می‌گویند: اگر ما برایت نماز نخوانیم حج شما درست نیست. من هیچ دخالت نمی‌کردم و اصلاً کاری نداشتم حتی بعضی‌ها آمدند از من سؤال کنند، گفتم: بروید از خود مسئولین روحانی بپرسید. آنها را می‌فرستادند پیش ما که ببینند ما در کارشان دخالت می‌کنیم یا نه؟ هر کسی آمد گفتم: کاروان

روحانی دارد بروید سؤال کنید. اینها خیالشان از ما راحت شد که ما کاری به کارشان نداریم ولی اواخر که شد دیدم دارند مردم را می‌چاپند، گفتم: این‌قدر به سرشان آوردید کم بود حالا دارید پول‌هایشان را هم می‌گیرید! شخصی پیش ما آمد گفت که به ما می‌گویند: حمد و سوره‌ات خراب است باید اصلاح بشود. گفتم: خب حمدت را بخوان، خواند، گفتم: درست است. گفت: آقا می‌گویند: صد ریال بده من بروم برایت [نماز بخوانم!] یکی دیگر آمد، گفتم حمدت را بخوان، خواند، گفتم: درست است. یکی دیگر آمد، نخوانده گفتم: برو درست است! آنها فهمیدند که کارشان خراب شد و نانشان آجر شد دیگر به ما سلام نمی‌کردند و ورق برگشت! موقعی که آمدیم، از ما در فرودگاه خداحافظی هم نکردند! آخر ما کارمان را کردیم! بیست و پنج روز هیچ نگفتیم، دو سه روز آخر همه را خراب کردیم! یک صورتی درست کرده بودند. گفتم: آقا عجب تجارت‌خانه‌ای است! این اصلاً واقعاً عجیب است!

من شنیدم اینها وقتی که حج می‌روند، خرج یک

سالشان را درمی‌آورند! از نظر زن و اینها به جان آنها می‌افتد که زنتان حرام است! تازه اگر زن را هم با خود برده‌اند می‌گویند: برای آنها هم صد ریال بگیریم! این‌هم از آن‌طرف، بعد به خمس مردم می‌پردازند که خمس داده‌اید یا نه؟! اگر ندادید باطل است! هیچ فایده ندارد! می‌گویند: آقا حساب کردیم، نه نمی‌شود شاید اشتباه شده باشد!

می‌گویند: گربه‌ها مثل اینکه با ازواجشان دست نمی‌دهند، زوجه هم گربه را در یک جا می‌برد که راه پس و پیش نداشته باشد! حالا اینها زن را گرفته‌اند جلوی شوهر و می‌گویند: نه‌خیر اصلاً شبهه دارد! باید دوباره بنشینی حساب کنی! این بدبخت موقع بزنگاه راه پس و پیش ندارد و مجبور است بدهد! می‌گویند: این مقدار بده إن‌شاءالله درست می‌کنیم، إن‌شاءالله برایت فلان می‌کنیم! تا دلشان می‌خواهد می‌دوشند!

بعد این مسئله که تمام شد حالا می‌آیند می‌گویند: شما این مدتی که احرام داشتید، یک وقتی خدای نکرده پشه‌ای را کشته‌ای؟! شپشی را لگد کرده‌ای؟! مگسی را لگد کرده‌ای؟! اینها همه اشکال

[دارد]! او می‌گوید: حاج آقا چه‌کار کنیم؟! خب شما این‌قدر بدهید من بروم کفاره بدهم! یک پولی هم از بابت کفاره می‌گیرند و خلاصه بدبخت را حسابی می‌دوشند تااینکه سوار طیاره‌اش می‌کنند و می‌فرستند! وضع همین است!

احکام و مسائل متفرقه

تلمیذ: اهل سنّت طواف نساء انجام نمی‌دهند، شبهه برایشان پیش می‌آید؟!

استاد: انجام می‌دهند.

تلمیذ: یک طوافی به‌عنوان وداع انجام می‌دهند.

استاد: همان است. فرق نمی‌کند در روایات طواف نساء هست[1] ولی خصوصیات طواف نساء همان طواف وداع است؛ منتها از باب اینکه با این طواف زن حلال می‌شود اسمش را طواف نساء می‌گذارند.

تلمیذ: آیا ارث خمس دارد؟

استاد: ارث اقربا نه، ارث بعید؛ پسر عمو و اینها

---

[1] . جهت اطلاع رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، باب وُجوب طَواف النِّساء عَلی الرجل و المرأة و الخصی و غیرهم إلاّ فی عمرة التمتع و تحریم الاستمتاع عَلی المحرم قبلة، ص ۲۹۸.

و به بعد، اما پدر و مادر و برادر و عمو و اینها نه.

تلمیذ: اگر [پدر و عمو و اقربای نزدیک] خمس نداده باشند چطور؟

استاد: آن جداست.

تلمیذ: کسی به کسی هدیه‌ای می‌دهد مثلاً فرزند برای پدر و مادر چیزی خریده هدیه کرده است عینش هم موجود است موقع تقسیم ارث آن شخص می‌تواند بگوید: این را من به‌عنوان هبه خریده بودم؟

استاد: هبهٔ به ذی رحم؟

تلمیذ: بله.

استاد: قابل برگشت نیست و مثل بقیهٔ اموال تقسیم می‌شود.

تلمیذ: آقا می‌ترسند که خود پدر را بیرون بیندازند وقتی اموال تقسیم بشود دیگر اعتنایی به پدر و مادر نکنند.

استاد: بله افراد مختلف هستند.

تلمیذ: خیلی‌ها که این کار را نمی‌کنند به‌خاطر همین است.

استاد: واقعاً آن چه بچه‌ای است؟! آدم اصلاً به او ندهد بهتر است!

تلمیذ: خبر دارند که بعد از فوتشان مشکلات زیاد است دولت مالیات برمی‌دارد و ممکن است اینها اختلاف بینشان بیفتد، همهٔ اینها را می‌دانند اما با همهٔ این علمشان بازهم می‌ترسند از اینکه وقتی تقسیم کنند به اینها اعتنائی نکنند!

اللهم صل علی محمد و آل محمد